

محمد علی بیگی دبیر اندیشه

سیداحمد فردیدرا غالبابا «غرب‌زدگی» می‌شناسندونیز هموست که بسیاری فیلسوفان معاصر غربی و از جمله مارتین هیدگر را برای نخستین‌بار در ایران مطرح کرد. اما طرح بحث غرب‌زدگی، خواه‌ناخواه فردید را با سیدجلال آل‌احمد نیز مربوط می‌کند خصوصا از این جهت که آل‌احمد در مقدمه کتاب غرب‌زدگی نوشته‌است: «من این‌تعبیر «غرب‌زدگی» را از افادات شافهی سرور دیگرم حضرت‌احمدفردید گرفته‌ام که یکی از شرکت‌کنندگان در آن «شورای هدف فرهنگ» بود و اگر در آن مجلس داد و ستدی هم شد، یکی میان من و او بود- که خود به همین‌عنوان حرف و سخن‌های دیگری دارد و بسیار هم شنیدنی- و من امیدوار بودم که جسارت این قلم او را سر حرف بیاورد.»

به‌رغم ارتباط گسترده و به‌قول آل‌احمد «داد و ستد» میان فردید و او، هنوز منابع لازم برای بررسی آن در دسترس عموم قرار ندارد، اما پرداختن به این موضوع می‌تواند هم نظر سیداحمد فردید فیلسوف را در باب «غرب‌زدگی» روشن‌تر کند و هم سیر حرکت یکی از مهم‌ترین نویسندگان معاصر یعنی جلال آل‌احمد را آشکارتر کند و به این ترتیب، سبب روشن‌تر شدن تفاوت مراد آل‌احمد و فردید از غرب‌زدگی شود. در میان اظهارات فردید راجع به جلال، دو منبع دیگر وجود دارد که می‌تواند مفید فایده باشد؛ اولی مصاحبه‌ای مسسوط‌راجع به آل‌احمد و غرب‌زدگی در نظر فردید که در سال ۱۳۵۹ انجام شده و در آن مرحوم جلال می‌کتابیکی، فردید را به سخن آورده است. دومین مطلب هم سخنرانی فردید در «سمینار کنکاشی در اندیشه‌جلال آل‌احمد» در سال ۱۳۶۹ و در دانشگاه تهران است که گویا آخرین سخنرانی عمومی فردید بود.<sup>(۱)</sup> به‌علاوه از یادداشت‌های آل‌احمد نیز مطالب درخوری می‌توان به‌دست آورد.

از این میان بخش‌هایی از مصاحبه منتشرنشده مرحوم می‌کتابیکی با فردید، ناظر به سیر روابط فکری مابین آنها است که در این مطلب به تناسب موضوع، قدری از آن نقل خواهیم کرد.

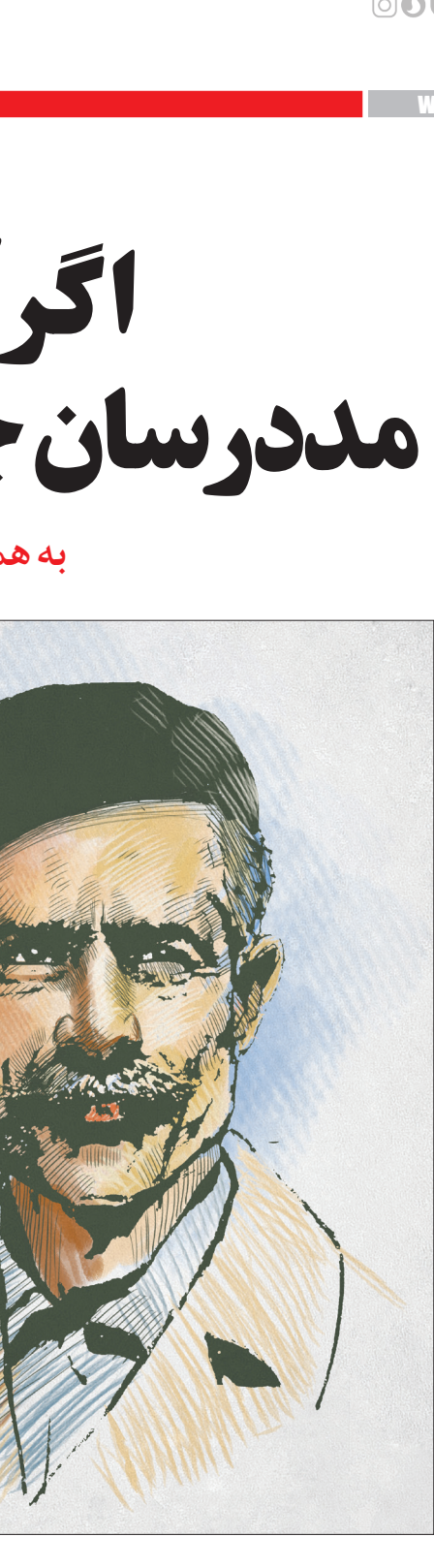
در بازگشت فردید از اروپا، محمد درخشش به اتفاق آل‌احمد با فردید ملاقات و پیشنهاد انتشار یک نشریه را می‌دهند که با شروط فردید، این همکاری به انجام نمی‌رسد. درخشش که رئیس جامعه لیسانسه‌های دانشسرای عالی و انجمن معلمان بود، ترتیب برگزاری جلسات مناظره‌ای بین دکتر فردید و دکتر محسن هشتودی را در کانون مهرگان (باشگاه معلمان) می‌دهد و آل‌احمد نیز از حضار آن جلسه است. فردید راجع به حضور آل‌احمد در این جلسات در همان مصاحبه مورد اشاره چنین می‌گوید: «جلسه شروع کرد به گرم شدن. اشخاص مختلف هم آمدند. من حرف بز، دکتر هشتودی حرف بز… مسائل ما قدری پر از اصطلاح بود و برای بقیه نامأنوس بود. گیج‌شان می‌کرد. می‌فهمیدند مطلب هست ولی در عین حال اگر می‌خواستند اظهار لحنیه‌بکنند، نمی‌توانستند. نامش را بگذارید فضل فروشی. کتاب‌هایی خوانده بودیم که آنها نخوانده بودند. مطالعاتی کرده بودیم که آنها نکرده بودند. در این حیص و بیص آل‌احمد نویسنده قدری گیج شد. مقدمات دریافتن این مطالب را نداشت و موضع‌گیری و به‌اصطلاح به‌قول زان‌رین سارتز situe بود. متحاذ در «زمان و مکان آن روزی» بودو به‌اصطلاح می‌خواست مبارزه بکند. زمان و مکان تمدنی و فرهنگی و روزنامه‌نگاران که آن‌روز… یک جلسه آل‌احمد آمد و رفت پشت میز و شروع کرد به صحبت کردن و گفت این حرف‌هایی که شما می‌زنید و این فضل فروشی‌ها که ما را مشغول کرده‌ید، به‌ما چه ربط دارد(از همین حرف‌هایی که حالا هم می‌زنند. مثلا

می‌گویند] حرف‌هایی بزیند که همه بفهمند)و یک قدری دوست‌انه عصبانی شد و مشتش را روی میز کوبید و لیوان آب هم ریخت و میز را تر کرد و عددای خندیدند و عددای هم سکوت کردند. خانمش بود و حتی چندی قبل از خانمش پشت تلفن پرسیدم که یادت هست این حادثه‌را؟ گفت آری.

بعد نه من موضع گرفتم نه دکتر هشتودی برای اینکه… الحق لمن غلب. نویسنده غالب بود… گناهی

نکرده بود. در مرحله نویسندگی قرن هجدهم بود. گرچه نویسندگی قرن هجدهم هم به سبک ما نبود. اما این مرادوات در جلسات کانون مهرگان ختم نشد و در شورای هدف فرهنگ ایران نیز دنبال شد. فردید این ماجرا را چنین روایت می‌کند: «نمی‌دانم چند وقت گذشت. یکی دو سال. درست یادم نیست. آل‌احمد با درخشش ارتباط داشت. در زمان نخست‌وزیری دکتر امینی، درخشش وزیر فرهنگ شد… همان‌طور که آل‌احمد در ابتدای کتاب غرب‌زدگی گزارش داده، خواستند که یک اصول آموزش و پرورش تدوین کنند. آل‌احمد

هم بود. من هم رفتم… این جلسه مدتی دوام پیدا کرد… شاید من بیشتر از مجموع دیگران حرف زدم. بعد قرار شد هرکس مقاله‌ای بنویسد. آل‌احمد بدون آنکه متوجه باشد نقش سرد من در او اثر کرد. برداشت و مقاله‌ای نوشت. او که مقاله‌اش را نوشت بقیه ساکت شدند. چیزی که نمی‌توانستند بگویند. آل‌احمد شوری داشت… آل‌احمد آن فورمایسیون فلسفی [را] که نداشت، من هم که نمی‌توانستم به او بگویم. کژدار و مریز باید رفتار کرد.» در یادداشت‌های روزانه آل‌احمد در فاصله‌آبان ۱۳۳۵ تادی‌ماه ۱۳۴۲ در مواردی از فردید نام‌برده شده که عمدتاً مربوط به روابط خصوصی و رفت و آمد با دوستان مشترک و مسائل فی‌مابین است. در این بین دو مطلب هست که به مرادوات فکری آنها مربوط است.



مطلب اول درباره «مفاوضه مولانا عقیل با جناب دکتر آلامد درباره خنیگار کوهستان» است. این مطلب به قلم پرواز درویش و در شماره نهم از دوره دوم مجله «اندیشه و هنر» در سال ۱۳۳۶ به چاپ رسیده است که در عنوان آن «دکتر آلامد» همان «سیدجلال آل‌احمد» و «مولانا عقیل» همان «سیداحمد فردید» است. خنیگار کوهستان هم البته «نیما یوشیج» است. جلال در یادداشت‌های ۲۳ بهمن ۱۳۳۸ در این مورد نوشته است: «… اباطیلی را که «داریوش» فرود برای کار «نیما» بنویسد، دیشب آورد. یک‌ساعتی نشست و گپ زدیم و آن را خواندیم و بعد رفت. با همان قر و اطوارها دو سه کلمه حرف حسابی زده. «فردیده» را «عقیل» کرده، مرا «آلامد» و خودش هم که «محرر» و «کاتب» و «نیما» هم گاهی حرف می‌زند ولی آن قدر قر و اطوار دارد که اگر برشان داری، نیش و کنایه‌ها و انتقادهایش حسابی روشن و حتی شاید زنده می‌شود. به هر صورت لابد چاپش خواهد کرد.»

مطلب دیگری که در این قسمت از یادداشت‌های آل‌احمد هست و به مرادوات با فردید مربوط می‌شود، در مورد غرب‌زدگی است. در یادداشت‌های ۹ آذر ۱۳۴۰ چنین آمده است: «… دیگر اینکه این قضیه «غرب‌زدگی» را در حدود نیمه درست کردم، یعنی ۳۰ صفحه درست شد که دیشب برای این «میرزا جعفرخان‌های از فرنگ برگشته» خواندم. مثل بیعی دهان‌ها باز ماند و بعد هم نکاتی گفتند که خوب بود و یادداشت کردم برای تکمیل آن. نصف دیگرش هم در همین حدود خواهد شد و دو سه نفرشان-راسخ و «طوسی»- قرار شده است برایم کتاب‌هایی بیاورند که بخوانم در این حدود و الخ… و اگر قرار باشد نقل قولی هم از آنها بکنم، درازتر خواهد شد و چیزی در حدود صد صفحه، خودش یک جزء. قبل از خواندنش گفتم که این اباطیل جوری نخواهد بود که بشود در یک مجله رسمی وزارت فرهنگ چاپ کرد و بعد که تمام شد، همه‌شان به این مساله توجه کردند که چنین اباطیلی حتما باید در چنان نشریه‌ای باشد، چراکه نقل

مجلس است و الخ… و حتی «تسلیمی» گفت که پیامی داشت که از کار دیگر آقایان بر نمی‌آید و از این اباطیل. البته قبل از اینکه برای آن احق‌ها بخوانم، رقم سه‌شنبه گذشته، صبح- برای فردید» خواندم مطالب را که سخت سر شوقش آورد. این «سید مُقَدِّم همیشه در من «شاگرد خودش» را می‌بیند- که از دستش داده- و بعد هم «استاد خودش» را که نتوانسته جا توی دلش باز کند. همیشه در برخوردهای با من، این طوری است. و آن روز که برایش این «غرب‌زدگی» را خواندم، با اشاره در سرلوحه مطلب که این عنوان را از «فردید» می‌گیرم و… رسماً عنوان کرد که خودش یک «هایدگر» و من هم یک «سارتز»! و ازین پیرزها. به هر صورت، الان تلفن کرد که می‌آید اینجا. امشب. گویا دارد تاریخ

## اندیشه

جلال به روایت فردید

# اگر آل‌احمد می‌ماند مدد رسان جمهوری اسلامی می‌شد

**به همراه مطالبی منتشرنشده از فردید و جلال**



به این ترتیب، فردید متذکر این نکته می‌شود که آل‌احمد با پرداختن به نظر یونگر در باب نیهیلیسم، از مراد فردید و هیدگر جدا افتاده است. فردید خود چنین می‌گوید:

«آل‌احمد افتاد به‌دست دکتر هومن تا چه اندازه توی این کتاب [غرب‌زدگی] دست برده، نمی‌دانم. خدا می‌داند که چه دست و پایی زدم. خیلی دست و پا زدم آل‌احمد را بکشمش بیرون… نمی‌توانستم به او بگویم… قلمزن بود، غرور آن روز بود، کسی آن موافق باشد گرچه چنانکه از گزارش جلال برمی‌آید، مخالفت که قلم به‌دست می‌گرفت و یک چیزی می‌نوشت که نمی‌شد باهاش… بالای چشمش بگویی ابرو.»

فردید همچنین درباره سیر زندگی آل‌احمد و نسبت او با خودش نیز حرف‌هایی شنیدنی دارد:

«آل‌احمد دوتا زندگی داشته. یک زندگی بوده که با پدرش بوده است. پدرش هم قدیمی بوده. آن موقع هم همه قدیمی‌ها را تحقیر می‌کردند تا اینکه اینها به اصطلاح متجدد بشوند… مساله مبارزه با خرافات عمومیت داشت و شدیداً به خرافات حمله می‌شد. خب آل‌احمد از پدرش جدا می‌شود. تجدد -یعنی همان غرب‌زدگی و مبارزه با خرافات- می‌آید به سراغش. خب، طبقه قدیمی به اصطلاح «روحانی‌زاده‌ها»، اینها همواره متجدد می‌شدند. روزگار بود. برایشان خفت داشت- به اصطلاح من - اندک مایگی بود برایشان. عمامه را برمی‌داشتند، می‌رفتند در ثبت اسناد، معلم می‌شدند، فرنگ می‌رفتند، به دادگستری می‌رفتند و به اصطلاح، منورالفکر می‌شدند. پشت هم که همواره تبلیغات [هم] بود، نهان‌روشانه… در همان موقع که مجله سخن بود، آل‌احمد «زیارت» را نوشت. نفی گذشته. غرب‌زدگی به سراغش آمده بود. آل‌احمد برداشت و زیارت را نوشت و تشویقش کردند. [در] مجله سخن و همه‌اش هم به نام ادبیات، هنر و ادبیات. تفکر که در آن نبود. تا اینکه جنگ دوم آمد [و] همه جوان‌ها رفتند در احزاب. یک عده جوان‌ها رفتند در حزب توده، بعد بیرون آمدند. اشعاباتی پیدا شد. به‌رحال آل‌احمد از اشخاصی بود که توی آن دسته نویسنده بود [که به حزب توده رفتند]. بعد هم جزء دسته سوسیالیست ملکی شد. آل‌احمد گاهی می‌آمد و سخنرانی‌های مرا گوش می‌داد ولی به‌رحال آل‌احمد تقریباً مراد شده بود، مرشد شده بود. در خانه‌اش جوان‌ها جمع می‌شدند. انوریتبه (حجت) بود. من که انوریتبه نبودم. آقا معلمی بودم. ارتباطی نداشتم. حالا نمی‌خواهم خودم را لوس کنم که خدا با من بود!… همین‌طور گذشت و از اثر بعضی حرف‌های من و موقعیت آنها، آل‌احمد سابق که مترجم، سوسیالیست و طرفدار کسروی بود- و- حالا داستانی دارد که من قدری کوشیدم که کسروی را از او بگیرم. ظاهراً گرفته بودم ولی باطناً که هنوز حافظی که بنده امروز به

فلسفهاش را می‌نویسد.»<sup>(۲)</sup> البته این تشبیه به هیدگر و سارتز خصوصاً با رجوع به نامه هیدگر به ژان بوفوره با عنوان «نامه در باب اوما نیسم»، خالی از وجه فلسفی نخواهد بود و نشان می‌دهد که فردید از همان موقع، «میان مراد خود از غرب‌زدگی» و «طرح آل‌احمد از غرب‌زدگی»، اختلاف و تفاوتی شبیه به تفاوت هیدگر و سارتز قائل بوده و نمی‌توانسته با آن موافق باشد گرچه چنانکه از گزارش جلال برمی‌آید، مخالفت هم نکرده است.

فردید در ادامه مصاحبه مذکور برای توضیح سوابق بحث از غرب‌زدگی، غیر از کتاب آل‌احمد، منابعی را به زبان آلمانی معرفی می‌کند: «شما وعده کرده بودید که در باب غرب‌زدگی می‌خواهید پرسش کنید [پس] من رفتم و سه کتاب پیدا کردم در باب این مساله. برای اینکه سوابق امر را بگویم. یکی کتاب مرحوم آل‌احمد است که عبارت است از غرب‌زدگی که مهرماه ۱۳۴۲ چاپ شده. پشتش هم نوشته است با عرض تشکر و ادب، جلال آل‌احمد. خط خودش است که به بنده داده. دو کتاب دیگر هم پیدا کردم. یکی از ارنست یونگر است که به آلمانی (Über die Linie) و رای خط می‌شود و نام [کتاب] دیگر ZurSensfrage تحت‌اللفظی می‌گویم «بسوی پرسش از وجود» از مارتین هیدگر.»

البته اهل فن می‌دانند که آل‌احمد در طبع ثلث اول غرب‌زدگی، بخشی از رساله یونگر را نیز با همکاری محمود هومن، به فارسی ترجمه و در کنار غرب‌زدگی به چاپ رسانده بود. او خود در مقدمه غرب‌زدگی می‌نویسد: «نسخه‌های ماشین شده‌ان به دست این دوست و آن بزرگوار رسید که خواندند و زیر و رویش و به پیراستنش یادآوری‌ها کردند. از جمله این سروران یکی دکتر محمود هومن بود که سخت تشویق کرد و به دیدن اثری از آثار ارنست یونگر آلمانی راهم نمود، بنام «عبور از خط» که میبختی است درباره نیهیلیسم؛ چراکه به قول او ما هر دو در حدودی یک مطلب را دیده‌ایم اما به دو زبان و به دو چشم و من که آلمانی نمی‌دانستم دست به دامان خود او شدم و سه ماه تمام هفته‌ای دست کم دو روز، روزی دست کم سه‌ساعت از محضرش فیض‌ها بردم و تلمذها کردم و چنین شد که عبور از خط به تقریر او و به تحریر من ترجمه شد. در همین گیر و دار بود که کتاب ماه‌راه افتاد؛ حاوی «فصل اول عبور از خط» و «ثلث اول غرب‌زدگی.»»

فردید درباره «عبور از خط» یونگر و «بسوی پرسش از وجود هیدگر» که پاسخ آن است، در همین مصاحبه منتشر نشده چنین می‌گوید:

«در شصتمین سال تولد هیدگر که سال ۱۹۵۰ است، ارنست یونگر که دوست و معاشر هیدگر است تحت این عنوان «ورای خط» (یا عبور از خط به ترجمه‌ای که شده) رساله نوشته است.

در یادنامه‌ای به مناسبت شصتمین سال تولد ارنست یونگر نوشته است. این مقاله [هیدگر] پنج سال بعد از آن مقاله [یونگر] است… هیدگر به ارنست یونگر می‌گوید که ای آقا! در این زبان تو، پرسش از وجودت جوان‌ها جمع می‌شدند. انوریتبه (حجت) بود. من که نیهیلیسم و نیست‌انگاری را با توجه به نیچه مطرح کردید ولی- با تفصیلی که هیدگر می‌دهد و اینجا جایش نیست- شماروی خط باقی هستی؛ از خط نگذشتید و- به اصطلاح من- تکرار می‌کنم که این اصطلاح من است- همچنان در دیروز و امروز و فردا باقی هستید. حال آنکه- هیدگر می‌گوید- هرچه من امروز فکر می‌کنم، برای این است که افق من پس فراداست.»



آن معتقدم به سراغ آل‌احمد نیامده بود. ولی دیگر اصرار هم نمی‌کرد- مانند کسروی- که به حافظ فحش بدهد. اقلا جلوی من! سکوت می‌کرد… سخن‌ها دراز است، بگذرم- دیگر این اواخر این‌طور نبود. آل‌احمد یک آدمی بود که- نمی‌خواهم تعارفش کنم- ولی بالاخره اثری از اینکه:

نه در مسجد دهندم ره که زندی

نه در میخانه کاین خمار خام است

میان مسجد و میخانه راهی ست

غریبم عاشقم آن ره کدام است

… بسیار خوب به ایشان هم سرایت می‌دهم. مطلب را سربان می‌دهم. این جریانات بود… یک مرتبه با خانمش آمد پیش بنده در همین حیاط. فعلاً قدری می‌خواست از نویسنده‌گی برود به اصول، از فروغ برود به اصول. به شما بگویم که آل‌احمد باطناً آدم خوبی بود.

یادم رفت که بگویم آل‌احمد روزی آمد پیش من و گفت بیا برویم خدمت امام. من در یک وضعی بودم که احساس «داعی» نداشتم. می‌خواستم طلبه باشم. واقعاً هم هنوز یک طلبه هستم. مثل اینکه یک دفعه خدمت امام رفته بوده در همان قضیه‌ای که خودش نقل می‌کند. گویا اسمی از من هم برده، نمی‌دانم. -یعنی می‌خواست به روحانیت نزدیک شود؟

خوشبختانه نزدیک شده بود. این اواخر داشت نزدیک می‌شد.

-آیا اعتقاد داشت که دین و دولت باید با هم جفت بشود؟

نه، اینها هنوز طرح نشده بود ولی از آن به اصطلاح عصبانی که در مقابل خانواده‌اش و دیانت کرده بود، داشت برمی‌گشت.

-پس اعتقاد به تلیفیق دین و دولت نداشت؟

این مسائل طرح نبود و با امام طرح شد و با این انقلاب طرح شد، توجه می‌کنید؟ اصلاً این مسائل امروزی که هیچ کدام‌شان قبلاً [مطرح] نبود، حتی «امام زمان» هم مطرح نبود، لطف می‌کنید؟ این با این انقلاب مطرح شد. برای من از نظر فلسفه تاریخ مطرح بود و متوجه بودم دین و دولت از هم جدا نیست. متوجه بودم حکومت‌هایی که هست دین و دولت از هم جداست و می‌دانستم که حقیقتاً «لمن الملک الیوم؟ لله الواحد القهار»، با اصول فلسفه ۱۲ هزار ساله هندی‌ها و زردشتی‌ها، که بالاخره الله که آمد دین و دولت با هم آشتی می‌کنند. در اصول فلسفه تاریخ ادیان مطرح کرده‌اند… حالا برویم به آل‌احمد. می‌گفتم که آل‌احمد آمد پیش من و صحبت کرد… جلوتر یک دفعه به من گفته بود که می‌خواهم به طور جد فلسفه بخوانم، چه بکنم؟ من دیدم حالا که رفته به آگریستانسیالیسم و این حرف‌ها بگذار یک‌جور باشد که خسته نشود؛ گفتم کتاب‌های کی‌یر که گور را بخر چون آگریستانسیل است به اصطلاح و خدای مسیحیت و تصوف مسیحی را ترویج می‌کند که مشوب به طاغوت جدید هم هست ولی در مقابل هگل درمی‌آید. آمد و گفت- با همان زبان قلم‌زانه امروز- سید! حدود ۱۵۰۰ تومان به من ضرر زد!- حالا کی بنشینیم با هم گفت‌وگو کنیم؟ تابستان بود و قرار شد که ایشان برود و برگردد و با هم گفت‌وگو کنیم درباره آن کتاب‌ها. بعد خبر رسید به من که آل‌احمد فوت کرده. باور کنید که من خیلی متأثر شدم و در خلوت بی‌اختیار گریستم؛ برای اینکه آل‌احمد خسته نمی‌شد. فطرتی داشت که بیاید در راه دیانت مقدس اسلام و دفاع از دیانت مقدس اسلام و مطالعه فلسفه و معارف بکوشد. سنش هم که چیزی نبود. وقتش بود که دیگر معارف اسلامی را مطالعه کند و اگر آل‌احمد حقیقتاً باقی مانده بود، یقیناً مدد خوبی می‌توانست به این جمهوری اسلامی برساند. البته به‌شرطی که خدا خواسته بود.»

به این ترتیب گرچه سیداحمد فردید منتقد غرب‌زدگی آل‌احمد بود و او را از درک غرب‌زدگی- آن‌طور که خود مطرح می‌کرد- ناتوان می‌دید اما چنین نبود که نسبت به جلال‌اهل بغض یا حتی بی‌علاقه باشد، بلکه بعکس نسبت به او علاقه‌مند و اهل محبت بود و چنان‌که گفته در صدد بیرون کشیدن او از وضع منورالفکری- روشنفکری نیز بوده و در این جهت نیز کوشیده است. اما پس از آنکه بعضی کسان به دنبال مطلق کردن آل‌احمد افتادند، فردید بیشتر به نقد او روی آورد. او در «سمینار «کنکاشی در اندیشه جلال آل‌احمد» که ده‌سال بعد از این مصاحبه برگزار شده، می‌گوید: «اسم و فعل و حرف بنده را نظر به اینکه پرسش از ماهیات بود و سربرای وجود آل‌احمد «عجز از ادراک ماهیت» بود، درنمی‌یافت. همین‌طور انقلابی دست داده؟ یک چیزی بعد می‌کنند بعضی‌ها (اشاره به عطاءالله مهاجرانی). [آل‌احمد] کجا برایش انقلابی دست داده؟ یک چیزی بعد از حرف‌های بنده- چقدر توی گوش خواندم، چقدر گفتم- حالا رفته آنجا «خسی در میقات». خوب است که گفته خسی- از باب شکسته نفسی

است- ولی واقعاً اینچنین غرب‌زده رفت به مکه و انقلاب برایش دست داد؟ می‌پرسم از شما. آیا؟

همه چیز را داریم لوٹ می‌کنیم و در این تعارفات مبتدل روزانه‌نگاری محو و نابود می‌کنیم. اصلاً هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.»

### خبر رسید به من که آل‌احمد فوت کرده. باور کنید

که من خیلی متأثر شدم و

در خلوت بی‌اختیار

گریستم؛ برای اینکه

آل‌احمد خسته نمی‌شد.

فطرتی داشت که بیاید در

راه دیانت مقدس اسلام و

دفاع از دیانت مقدس

اسلام و مطالعه فلسفه و

معارف بکوشد. سنش هم

که چیزی نبود

**پی‌نوشت‌ها:**

۱- هر دو مطلب به دلالت پژوهنده محترم، استاد محمد رضا ضاد به دست نگارنده افتاده است.

۲- این دیویدادداشت را آقای محمدحسین دانائی از سر لطف به این بنده، جستند و یافتند. شکر زحمت ایشان از عهده‌ام خارج است.